آن سوی بحران برای بوش

نوشته : برایان بکر - منبع: سایت اینترنتی سوسیالیسم و آزادی - برگردان: پوراندخت مجلسی

سرخوردگی و ناامیدی و حتی خشم فزاینده ای در بخش هایی از طبقه سرمایه دار آمریکا نسبت به «جورج دبلیو بوش» ، همکاران او و مقام های سیاسی سطح بالای آمریکا به وجود آمده است. بعضی از مقامات به تبهکاری متهم شده اند و برخی دارند خود را کنار می کشند. کمک های شرکتها و بانکداران بزرگ به صندوق حزب دموکرات ، جهت آمادگی برای انتخابات آینده، از هم اکنون دارد شروع می شود.

البته خشم و سرخوردگی طبقه حاکم نسبت به بوش باخشم و نفرت سرسختانه میلیونها افراد جوان و زحمتکش که به خاطر جنایتهای کاخ سفید ابراز می شود، کاملاً متفاوت است. جامعه آمریکایی - آفریقایی و میلیونها نفر دیگر در ایالات متحده و سراسر جهان نیز در مورد بی توجهی شرم آور و خلاف اخلاق دولت بوش پس از توفان کاترینا برآشفته اند. تعصب نژادی و بی اعتنایی شرم آور نسبت به زندگی سیاهپوستان دراین فاجعه، به بحران فزاینده منزوی شدن دولت بوش افزوده است.

ولی ریشه این مشکلات در محافل قدرت واشنگتن به پیش از این فاجعه طبیعی، که اواخر سپتامبر اتفاق افتاد، برمی گردد. بوش هدف سرزنش سرمایه داران قرار گرفته، زیرا سیاست های او همچون آذرخشی مسیر مقاومت های جهانی را روشن کرده است. سیاست های او، درست در زمانی که سعی می کند موقعیت جهانی سرمایه داری آمریکا را حفظ کند، مؤسسات آمریکایی را آسیب پذیرتر و منزوی تر از پیش کرده است. سرمایه داری نوین نمی تواند بدون دخالت و نظارت حکومتی که مدیریت مسائل گروهی آن را به عهده بگیرد، عمل کند. از رئیس جمهور انتظار می رود به عنوان مدیری برای همه مؤسسات عمل کند، نه برای یک شرکت بزرگ و یا یک بانک خاص.

طبقه سرمایه در ار ایالات متحده دارای منافع جهانی است. شرکتهای بزرگ آمریکا و بانکهای آن تقریباً با تمام کشورهای جهان سروکار دارند. به همین علت است که «پنتاگون» ۷۳۰ پایگاه نظامی را در ۱۳۰ کشور در اختیار دارد. رئیس جمهوری ایالات متحده باید به منافع جهانی کورپوریشن ها (شرکت های بزرگ) و بانکهای آمریکایی نیز بپردازد.

این موضوع دارای اهمیت زیادی است که مردم زحمتکش درک کنند که چرا طبقه حاکم آمریکا شروع به رویگردانی از بوش کرده است. این موضوع غیراصولی نیست و وقتی می شنویم که از طرف ثروتمندان و صاحبان قدرت که تاکنون از بوش حمایت می کردند، به او حمله می شود، بسیار اهمیت دارد که یک ارزیابی از موقعیت سیاسی کنونی داشته باشیم.

دموکراسی در جوامع سرمایه داری چیزی نیست جز شکلی از حکومت طبقاتی و تمرینی است در سلطه و پرده پوشی. اگر مردم افسرده ، آشفته و خشمگین شوند، سرمایه داران خشم آنها را به سوی سیاستمداران سوق می دهند. در چنین موقعیت هایی می توان سیاستمداران رامتهم کرد و تحت تعقیب قرار داد و یا ازطریق آرای مردم از کار برکنار کرد. گروه دیگری آماده اندجای آنها را بگیرند که به همان اندازه وامدار بانکها و شرکتهای بزرگ هستند.

سیاستمداران فاسدی که به عنوان بلندگوی سرمایه داری عمل می کنند - از جمله اکثریتی بزرگ از ۵۳۵ عضو کنگره آمریکا از جنگ عراق حمایت کردند و یا دراین مورد حالتی از تسلیم داشتند وبه سایر سیاستهای زورگویانه و تجاوزکارانه و حرکتهای قلدرمآبانه بوش و نومحافظه کاران اعتراضی نکردند. در این ۵ سال که از ریاست جمهوری جورج بوش می گذرد، رسانه های وابسته و در خدمت سرمایه داران، کمتر اظهاری علیه قانونی شدن شکنجه انجام دادند وعلیه شبکه زندانهای مخفی و شکنجه گاههای سیا در سراسر جهان و همچنین آدم کشی های هدفمند و ناپدیدشدن های افرادی که دولت بوش، آنها را تروریست شناخته بود.

اکنون که مردم جهان علیه سیاست های بوش قیام کرده اند، همان رسانه ها و سیاستمداران، جورج بوش و دیک چینی را به خاطر انزوای سیاسی فزاینده ای که طبقه حاکم آمریکا به آن دچار شده است، مورد سرزنش قرار داده اند.

جنگ عراق براساس دروغ های فاحش و آشکار آغاز شد. کاملاً روشن بود که این جنگ، تجاوز به کشوری بود کوچک دارای منابع نفتی غنی ، که هیچ خطری برای مردم آمریکا ایجاد نمی کرد. طبقه حاکم و آن به اصطلاح روشنفکرانی که از این جنگ حمایت کردند، همه این موضوع را می دانستند و با این شکل از آغاز جنگ آشنا بودند. آنها به وسیله اطلاعات غلط گیج و یا گمراه نشده بودند.

پس از تجربه های چندین قرن جنگ های مستعمراتی ، هیچکس در طبقه سرمایه دار ایالات متحده و یا اروپا در مورد تهاجم به عراق دچار سردرگمی نشد. همه آنها می دانستند که توضیحات بوش در باره شروع جنگ صرفاً تبلیغاتی برای فریب مردم آمریکا است.

اگر رژیم بوش، مقاومت مردم عراق را در هم شکسته و موفق شده بود یک رژیم طرفدار آمریکا را در این کشور نفت خیز به کار گمارد، همان رسانه ها و سیاستمدارانی که اکنون به خون بوش تشنه اند، کاخ سفید را با تحسین و ستایش بمباران می کردند و به جای این که بوش و چینی را به «تقلب در اطلاعات» و یا « دروغ گفتن به کنگره» متهم کنند، به عنوان افرادی محکم و جدی و حتی بصیر و دوراندیش تحسین می کردند.

مقاومت عراق، بخش اصلی بحران دولت بوش است. مشکل واقعی بوش برای سرمایه داری آمریکا این است که جنگ عراق و اشغال آن ، هم از لحاظ سیاسی و هم از جهت نظامی با شکستی اساسی روبرو شده است. از جهت نظامی ، حکومت آمریکا بیش از ۳۰۰میلیارد دلار هزینه کرده و صدها هزار سرباز را به این کار اختصاص داده است. با وجود این، اکنون بیش از هر وقت، دراین سه سال گذشته، با از پای درآوردن مقاومت فاصله دارد. دراین جنگ استعماری، یا شبه استعماری، مردم نسبت به مقاومت مردم عراق احساس همدردی می کنند. هر روز که مقاومت مردم عراق، با موفقیت، ماشین جنگی آمریکا را ، که در باره آن گزافه گویی فراوان شده است، دچار وقفه می کند، منبع الهامی می شود برای همه آنهایی که در وضعی مشقت بار و زیر پاشنه های رژیم تحمیلی آمریکا و برنامه های ریاضت کشانه صندوق بین المللی پول قرار دارند.

اشتباه واقعی که دولت بوش مرتکب شد ، شکست در فهمیدن این امر نبود که ارتش عراق دارای چه مقدار سلاح بوده است و یا قدرت جنگی آن تا چه حد بود. آنها همه آن چیزهایی را که باید بدانند، می دانستند. آنچه زمامداران آمریکا در به دست آوردنش دچار شکست شدند، ریشه های عمیق هوشیاری و شعور ضد استعماری مردم عراق بود، به عنوان عاملی اساسی که می توانست به یک معادله نظامی تبدیل شود. این شکست بزرگ اطلاعاتی، ناشی از نخوت و خودپسندی زمامداران آمریکایی بود.

تنها در عراق نیست که هوشیاری ضداستعماری وجود دارد. این هوشیاری درمیان مردم آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و بقیه کشورهای خاورمیانه هم مشاهده می شود.

موشک ، بمب، تانک و عکس های ماهواره ای در دستهای دولت های بزرگ سرمایه داری نمی تواند گرایش تاریخی نسبت به آزادی ملی را در نهضت های آزادی خواه تغییر دهد.

آشکار است که «سیاست استعماری نوین» که نومحافظه کاران پس از فروپاشی بلوک اتحاد شوروی در پیش گرفته اند، چیزی بیش از یک خیالپردازی نژادپرستانه نیست.

موضع آشکار و بی پرده بوش و نومحافظه کاران، به دشمن تراشی برای دولت آمریکا منجر شده است. البته این دشمنی پیش از این هم وجود داشته، ولی با سیاستهای این دولت تشدید شده است. در کنفرانس سران آمریکای جنوبی که در آرژانتین تشکیل شده بود، جورج بوش در پاسخ نقطه نظرهای خود ، از مردم آرژانتین ، برزیل و ونزوئلا، فریادهای نفرت دریافت کرد و این امر به کوشش های او و دولتش برای تحمیل توافقی برای ایجاد منطقه آزاد تجاری دراین منطقه آسیبی جدی رساند.

همواره فرض براین بوده است که آمریکای لاتین به ایالات متحده تعلق دارد، ولی بالارفتن گرایش های ضدبوش دراین منطقه، به باز شدن درها به روی سرمایه های اروپایی و آسیایی که در پی رویارویی بانفوذ آمریکا در «حیاط خلوت» آن هستند، منجر شده است.

سرمایه داران معمولاً از وجود سیاستمداران استفاده می کنند و حتی به رهبری آنها تن می دهند، مگر این که این سیاستمداران اسباب دردسرشان شوند. در چنین صورتی است که آنها را به هرترتیبی، از کار برکنار می کنند. در آشفتگی های دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که فعالیت های انقلابی و بحران های سیاسی را در جهان برای آمریکا به وجود داشت، هیچکدام از رؤسای جمهوری آمریکا به دور دوم ریاست جمهوری نرسیدند و یا دور دوم را به پایان نرساندند: «کندی» کشته شد؛ «جانسون» اجباراً در انتخابات سال ۱۹۶۸ شرکت نکرد؛ «نیکسون» از مقام خود استعفا داد برای این که تحت تعقیب قضایی قرار نگیرد؛ «جرالد فورد» در دور دوم انتخاب نشد و «جیمی کارتر» نیز در دور دوم انتخابات به وسیله یک هنرپیشه سابق، «ریگان»، شکست خورد.

در واقع ، برای حکومت بانکداران ، صاحبان صنایع و شرکتهای بزرگ چندملیتی ، مناسب تر است که خشم مردم خود را متوجه «سیاستمداران خطاکار» کنند تا برسیستم اجتماعی اهریمنی ای که اجازه می دهد میلیاردرهایی که تعدادشان از شمار انگشت های دست بیشتر نیست، کنترل ثروت جهان را در دست داشته باشند.

این یک حیله خطرناک لیبرال ها و سوسیال دموکراتهای این عصر است که خشم مردم را - که واکنشی بدیهی به خشونت های فراوان سرمایه داری از جمله جنگهای وحشتناک استعماری است - متوجه محافظه کارترین سیاستمداران کنند، نه متوجه خود سیستم قدرت.

تنها راه پایان بخشیدن و ممانعت آمریکا از جنگهای استعماری، این است که قانون سرمایه یعنی کنترل گروهی سرمایه داران برجامعه را بشکنیم.

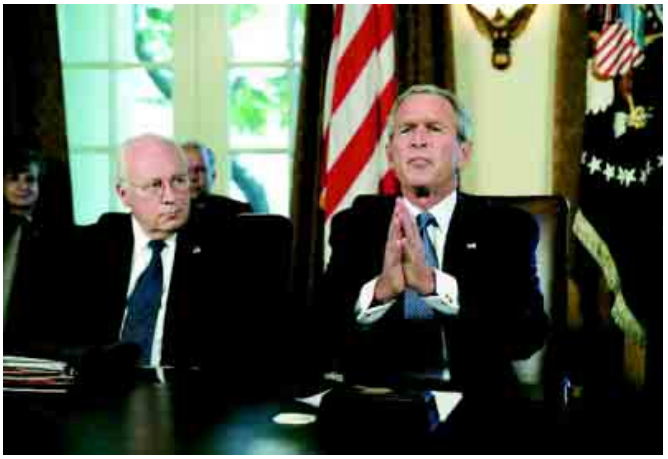

> همواره فرض براین بوده است که آمریکای لاتین به ایالات متحده تعلق دارد، ولی بالارفتن گرایش های ضدبوش دراین منطقه، به باز شدن درها به روی سرمایه های اروپایی و آسیایی که در پی رویارویی بانفوذ آمریکا در «حیاط خلوت» آن هستند، منجر شده است

فرزندان روزگار اشغال

آلن بن میر* ترجمه: ن. کهنکاری

وقتی درصدد نگارش آخرین مقاله ام در سال ۲۰۰۵ بودم، فکر کردم بهتر است این مطلب را درباره معصومیت کودکان فلسطینی بنویسم که در سرزمین تحت اشغالشان، بی آنکه فرصت چشیدن طعم شیرین کودکی را داشته باشند، بزرگ می شوند.

این کودکان هنگامی که به دهه اول زندگیشان گام می گذارند، دنیا را از پشت عینک های مخصوص به خود می نگرند. از نگاه آنها، جهان، خشن و ظالم است و همه چیز در آن آشفته و غیرقابل حل می نماید. درونشان همیشه آکنده از حس محرومیت و دردی است که جوانیشان را ربوده است و آزارشان می دهد. اما در آستانه سال ۲۰۰۶، این جوانان، در افق، کورسویی از احتمال کمرنگ شدن این واقعیت دردناک زندگیشان دیدند. این تلألو امید رهایی از تنگنای اشغال را بر دلشان تابانده است. در فلسطین، بزرگترها در عین حال که حقیقت اشغال را طوری که هست ، پذیرفته اند و با آن در شرایط مختلف مبارزه می کنند، کودکان فلسطینی به رغم نفرت عمیق و مقاومت درونی ذاتیشان، از درک این موضوع عاجزند که اصلاً چرا باید وضعیت تحقیرآمیز و خردکننده ای را متحمل شوند.

در اینجا؛ باید سؤالی را مطرح کرد: چگونه می توان انعکاس و تصاویر اشغالی را از ذهن و قلب کودکان نسل جدید پاک کرد، در حالی که هرگز هیچ خاطره ای از معنای آزادی به یاد ندارند.

تجربه کردن اشغال، بسته به اینکه در داخل آن باشید یا خارج آن، مکانیسم های دفاعی متفاوتی را برایتان به همراه می آورد. دشمن هر قدر هم که به ظاهر مددگر باشد، باز به عنوان موجودیتی ترسناک، مطرود و غیرقابل پذیرش باقی می ماند. به هنگام شعله ورتر شدن نبرد با دشمن، آغاز خونریزی، به رغم ترس از دست دادن پدر، برادر، پسرعمو و یا یک دوست، مقاومت در مقابل اشغال و اشغالگران را تقدسی می بخشد که قبل از اشغال هرگز قابل درک نیست.

دکتر «الجباری»، رئیس هیأت مدیره دانشگاه «الخلیل» می گوید: «آنچه مرا بیشتر غمگین می کند، این است که کودکان فلسطینی موقع گام گذاردن به بلوغ، حتی تجربه یک کودکی ساده را نیز نداشته اند.»

وی می افزاید: «این سنین، زمان رشد است که متأسفانه با آمیزه ای از ترس و احساس ناامنی عمیق شکل می گیرد. آنان زیر چادر زندگی می کنند و درد و ناامیدی از چشمانشان می بارد.»

می توان گفت بچه های فلسطینی، کودکی شان را با حوادثی تلخ، مغشوش، پر از پیام های متناقض و آشوب های نامفهوم و بعضاً بی دلیل سپری می کنند. آنان در حال یافتن راه حلی برای این وضع، بزرگ می شوند، پاسخ می خواهند و به هر چیزی که ذره ای امیدبخش می نماید، سفت و سخت متوسل می شوند.

آنان نیازمند آنند که نشان دهند وجودشان ارزشمند است و محتاج احترام محترم شمرده شدن و به حساب آمدن هستند. آنها مدام این دو سؤال را از خود می پرسند که «من که هستم و به کجا می روم؟»

کودکان فلسطینی تلاش می کنند به زندگیشان که نشانه ای از ظلم علیه یک نسل است و نیز شخصیتشان که زیر نگاه های «از بالا» خرد شده است، مفهوم و معنا ببخشند.

به همین دلیل، پیوستن کودکان فلسطینی به صفوف گروه های رادیکال، مقاومت و تقدیس مرگ از این طریق را نباید با تعجب نگریست، چرا که مردن برای یک هدف، تداعی گر رهایی است.

اگر اشغال پایان نیابد، اسرائیل متضرر می شود

اشغال، لعنتی است که بر این سرزمین سایه افکنده است. آثار ویرانگری که اشغال بر روان کودکان جا می گذارد، بدترین جنبه این شرایط است، زیرا زدودن این ویرانی ها مستلزم گذراندن ده ها سال است.

متأسفانه، بسیاری از اسرائیلی ها بویژه صهیونیست های پیرو حزب در حال مرگ لیکود به رهبری «نتانیاهو»، هنوز به اسرائیل بزرگ می اندیشند و نمی فهمند که این آرزو در شرایط کنونی، مخرب ترین عامل روند صلح است و تا زمانی که اسرائیل به طور کامل محو شود، هم اثرش ادامه خواهد داشت. اما حتی صرفنظر از تفاوت های دینی، فرهنگی و تاریخی، اشغال چه از جنبه روانی و چه جمعیت شناختی راهکاری قابل ادامه نیست و محکوم به شکست است؛ واقعیتی که «شارون» نیز آن را به نوعی درک کرد. در این میان، اشغال به جای تقویت، امنیت ملی اسرائیل را تضعیف کرده است و این روند ادامه هم خواهد یافت.

در سال ۱۹۶۷، زمانی که «موشه دایان» وزیر دفاع وقت، پس از جنگ های شش روزه، «دیوید بن گورین» اولین نخست وزیر و بانی اسرائیل را برای مشاهده قدرت ارتش رژیم صهیونیستی و سرعت آن در اشغال مناطق فلسطینی به آن مناطق برد، بن گورین از ظرفیت و توان نظامی اسرائیل احساس شعف کرده بود. ولی همان موقع، آهی کشیده و گفته بود: «خیلی دوست دارم دانه دانه شن های سرزمین هایی که برای به دست آوردنش، خون ها ریخته ام، حفظ کنیم. اما تصور می کنم روزی مجبوریم اینها را پس دهیم، چرا که در غیر این صورت، تا وقتی که ما به اشغال خاک اعراب ادامه دهیم، صلح به این زمین ها گام نخواهد گذاشت.»

به هر حال، یک سؤال مهم و اساسی باقی می ماند: «آیا کودکان فلسطینی زخم دیده از آتش اشغال می توانند تمام آن روزهای زهرآگین را فراموش و با کودکان اسرائیلی در یک جا زندگی کنند؟»

> *آنان نیازمند آنند که نشان دهند وجودشان ارزشمند است و محتاج محترم شمرده شدن و به حساب آمدن هستند. آنها مدام این دو سؤال را از خود می پرسند که «من که هستم و به کجا می روم؟»
> * پیوستن کودکان فلسطینی به صفوف گروه های رادیکال، مقاومت و تقدیس مرگ از این طریق را نباید با تعجب نگریست، چرا که مردن برای یک هدف، تداعی گر رهایی است

*** مدیر پروژه خاورمیانه انستیتو ورلد پالسی و کارشناس امور بین الملل مرکز گلوبال افرز**

تشکر و سپاسگزاری

بدین وسیله از کلیه بستگان، دوستان و آشنایان محترم مخصوصاً پسر عموی عزیزمان جناب آقای دکتر پرویز مافی و آقای دکتر هوشنگ بیضائی پزشک خانوادگی و پرستاران محترم سرکار خانم حصاری، آقایان عرفانی، جلالت، کولی وند و محمدی که قبول زحمت فرموده و در کلیه مراحل بیماری پدر عزیزمان

مرحوم مغفور سرهنگ ابراهیم خان مافی

با ما همکاری نموده اند و همچنین در مراسم تشییع، تدفین و بزرگداشت آن عزیز از دست رفته شرکت کرده اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می نماییم. ضمناً کلیه هزینه های مراسم شب هفتم و چهلم بنا به نیات خیرخواهانه آن شادروان صرف امور خیریه خواهد شد.

خانواده های مافی

ترحیم

با اندوه فراوان درگذشت جوان ناکام مرحوم مغفور فرخ دانائی را به اطلاع می رساند. مجلس ختم روز دوشنبه ۸۴/۱۰/۱۹ از ساعت ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۳۰ در مسجدالرضا (ع) واقع در خیابان آپادانا، میدان نیلوفر برگزار می گردد.

از طرف خانواده های: دانائی، بابالو، کنجی، مهدوی فر، آریا، مظلومی، یکرنگی، مزروقی، پرتومنش، کوشه، احمدی، رضا ابوالفتحی، جباری، آهنگیان، هنرور، زهیور، رمضانی، فتح اله زاده، بهدادیان، پیروی، مدیریت و همکاران شرکت کفش نهرین و سایر بستگان

تسلیت

جناب آقای مهندس داریوش مصباح

و آقایان امیر و افشین مصباح

مصیبت وارده را از صمیم قلب تسلیت عرض می نمایم.

دوستدار شما: کیوان حسین زاده

مرکز پذیرش آگهی های ترحیم و تسلیت در روزنامه ایران

تلفن: ۲۷ ـ ۸۸۷۴۸۸۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۹۰۰۱

خیابان شهید قندی (پالیزی سابق)، کوچه هشتم، شماره ۴

ایران

پذیرش آگهی

تلفن: ۸۸۷۳۶۵۹۰

نمابر: ۸۸۷۳۶۹۶۸